

## اصول

### منطوق و مفهوم

#### ۲- مفهوم صفت

هرگاه موضوع قضیه با لحاظ صفتی خاص بحکمی محکوم شده باشد پس چون بانتفاء صفت مذکور حکم نیز منتفی میگردد گوئیم قضیه واجد مفهوم صفت است .  
مثال اول از فردوسی :

**الا ای بر آورده چرخ بلند چه داری پیری مرا مستمند .**

که مفهومش اینست - ای چرخهای عادی گله و شکایتم از پیری و مستمندی باشما نیست سخن هرچه هست باچرخ بلندی است که بر همه گردنده های آفرینش محیط است و باعتبار گردش اوست که ما و دیگر موجودات جهان سیگردیم و سیچرخیم و روز میگذاریم .

مثال دوم از نامه علی (ع) بمالک اشتر - **ان شروز رائك من كان للاشرار**

**قبلك و زيرا و من شر كههم في الانام فلا يكون لك بطانة فانهم اعوان الائمة و اخوان الظلمه .** بدترین ندیمان تو آنکس است که پیش از تو با اشرار دمساز بوده و در گناهانشان شرکت جسته است هرگز گمان مبر که اینان بر سر اثر تو وفادار بمانند چه خود یاران بزه کاران و برادران ستمرانند که مفهومش اینست : آنکس که پیش از تو با اشرار دمساز نبوده و . . . . . بدترین ندیمان تونیست

**نکات زیر در مفهوم صفت شایسته تذکر است :**

**نکته اول** - فرق است بین اینکه گفته شود دادرسان دانشمند را گرامی دار یا گفته شود دانشمند را گرامی دار چه در صورت اول صفت و موصوف در قضیه بطور صریح یاد گردیده و لذا مفهومش اینست که دادرس غیر دانشمند را نیابستی گرامی داشت ولی از عبارت دوم نمیتوان استنتاج کرد که غیر دانشمند را نتوان گرامی داشت چه موصوف در آن مصرح نیست و اساساً اثبات حکم بر موضوعی دلالت بر انتفاء سخن حکم از غیر موضوع مورد حکم ندارد اعم از اینکه موضوع در قضیه شخصی باشد چنانکه گوئیم زید را گرامی دار یا اشتقائی باشد چنانکه در « دانشمند را گرامی دار » پس همانگونه که اثبات حکم برای زید دال بر انتفاء سخن آن حکم از غیر او نیست همچنین حکم گرامی داشتن دانشمند دلالت بر عدم احترام دیگران نخواهد داشت - اینکه کسانی گمان داشته اند که « مشتق » بخلاف « شخصی » متضمن موضوع و صفت هر دو است یا موضوع و صفت بالصرح در مشتق نهفته است بطوریکه بتوان مفهوم صفت از آن استنتاج کرد اندیشه ایست فاسد .

## اصول

زیرا اگر حکم باعتبار وجود صفتی اثبات گردیده بدون آنکه بدان اختصاص یافته باشد همین اثبات بخودی خود باعتبار مطلق وصف و پتتهائی دلیل انتفاء حکم از دیگران نتواند بود. اما چون موصوف در قضیه بطور صریح ذکر شده باشد پس گوئیم که چون موصوف اولاً و بالذات مورد حکم قرار گرفته در نتیجه دیگران از محکومیت بحکم خارج و مآلاً قضیه واجد مفهوم صفت گردیده است.

**نکته دوم** - صفت و موصوف نسبت یکدیگر ممکنست واجد یکی از حالات زیر باشند . -

**الف - عموم و خصوص مطلق** - ماده ۴۰۹ قانون دادرسی و کیفر ارتش مقرر میدارد « اشخاصی که سردهسته عدّه اشرار مسلح و یا . . . . بر حسب مورد بحسب دائم با کار یا اعدام محکوم خواهند شد » .

سردهسته عدّه اشرار مسلح بودن وصف است از برای اشخاص و نسبت یکدیگر عموم و خصوص مطلقند زیرا سردهسته عدّه‌ای از افراد مسلح محققاً شخص است ولی هر شخصی سردهسته عدّه افراد مسلح نیست .

**ب - عموم و خصوص من وجه** - انسان و سفید نسبت یکدیگر عموم و خصوص من وجهند « چه پاره انسانها سفیدند » و « بعض سفیدها انسان » که عبارت اول را افتراق از جانب موصوف گوئیم و عبارت دوم را افتراق از ناحیه وصف و همچنین بموجب ماده ۴۱۰ قانون دادرسی و کیفر ارتش « هر سارقی که حامل سلاح بوده . . . . بترتیب پائین محکوم میشود . . . گوئیم که « سارق » و « حامل سلاح بودن » اعم و اخص من وجه یکدیگرند چه بعضی سارقین حامل سلاحند و پاره حاملین سلاح سارق .

**نکته در اینجا است که بین موصوف و وصف اگر رابطه عموم و خصوص مطلق باشد و همچنین در صورتیکه این دو نسبت یکدیگر عموم و خصوص من وجه بوده مشروط بر اینسکه افتراق از جانب موصوف باشد گوئیم قضیه دارای مفهوم صفت است ولی چنانچه موضوع صفت از مقوله عموم و خصوص من وجه و افتراق از ناحیه صفت باشد قضیه را مفهومی نیست زیرا مفهوم قضیه از نوع اخیر آنستکه موصوف بان صفت تخصیص یافته و در نتیجه سایر افراد موصوف از ثبوت حکم خارج گردد که این خود خلاف فرض است .**

**نکته سوم** - مفهوم حکمی است از برای موضوعی که بان موضوع در قضیه تصریحی بعمل نیامده نه اینکه حکمی باشد غیر مذکور و عبارت دیگر همینکه میگوئیم: غلام همت آنم که زیر چرخ گبود زهرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است از آنجا که « آن » موصوف وصف او « آزاد بودن از هرچه رنگ تعلق است » گوئیم مفهومش این نیست که در صورت نبودن « آن » گوینده هم « بغلامی همت » تنخواهد داد بلکه مفهومش اینست . -

## اصول

ای آنها که از هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد نیستید من غلام همت شما نخواهم بود . یا بقول صاحب کهایه: **المفهوم حکم لغیر مذکور لاحکم غیر مذکور**

### ۳ - مفهوم غایب

همینکه در قضیه‌ای حکم درانتهای معینی متوقف گشته و در نتیجه از آنجا بعد اثرات خود را از دست بدهد گوئیم قضیه دارای مفهوم غایت است . -  
بموجب ماده ۱۳۵ اصول محاکمات جزائی « متهمی که در مورد او قرار کفیل یا وثیقه داده شده تا اجرای مفاد قرار در توقیف مانده و پس از آن نیز مشمول ماده ۱۲۸ خواهد بود » که مفهومی اینست . - نسبت بزمان پس از اجرای قرار حکم توقیف بموجب این ماده وجود نخواهد داشت .

اما آنچه در مفهوم غایت محل بحث و موضوع نزاع قرار گرفته اینکه آیا غایت در معنی داخل است بطور اطلاق و یا داخل نیست مطلقا و یا قول بتفصیل بین اینکه غایت از جنس معنی باشد و عدم آن .

الف - ماده ۱۸۹ قانون تجارت در مقام بیان احکام شرکت نسبی چنین مقرر میدارد « مفاد ماده ۱۲۶ ( جز مسئولیت شرکاء که بنسبت سرمایه آنها است ) و مواد ۱۲۷ تا ۱۳۶ در شرکت نسبی نیز جاری است .

در اینجا آیا تکلیف ماده ۱۳۶ چیست ؟ . چه اگر ماده مذکور در معنی داخل باشد نتیجه آن خواهد بود که مقررات آن در شرکت نسبی نیز جاری و صادق باشد و در غیر این صورت از ماده ۱۲۷ تا آغاز ماده ۱۳۶ نافذ و از آن بعد از این حکم خارج است .

ب - ماده ۱۱۶۹ قانون مدنی « برای نگهداری طفل مادر تا دو سال از تاریخ ولادت او اولویت خواهد داشت پس از انقضای این مدت حضانت با پدر است مگر نسبت باطفال اناث که تا سال هفتم حضانت آنها با مادر خواهد بود » اینک باید دید مراد از « تا سال هفتم » چیست ؟ . آیا تا اختتام سال هفتم یا تا آغاز آن . . . . . ؟ .

ج - از حافظ . -

**تازمیخانهومی نام و نشان خواهد بود سرما خاک ره پیرمغان خواهد بود**  
اطاعت محض و تسلیم مطلق باحکام پیرمغان در این بیت بعدی از زمان یعنی تا وجود نام و نشان از میخانه و می محدود و منحصر گشته است .

زائد نیست توضیح گردد که صرف فنای نام یا نشان بتنهائی برای انتفاء پیشگونی کافی نیست بلکه زوال و محو هر دو باتفاق لازم و ضروریست .

و در هر حال اکنون باید دید این « تازی » انتهاء شامل زمانی نیز خواهد بود که طی آن می و میخانه در شرف زوال و نیستند یا چنان نیست بلکه تا آغاز راهیکه پایانش انهدام و عدم است نافذ و از آن بعد تابع حکم دیگر است . **کسانی گفته اند که غایت**

## اصول

در معنی داخل است بطور اطلاق زیرا نهایت شیئی مانند ابتداء آن حد شیئی است و حد هر شیئی از اجزاء آنست .

دیگران بر این گفته ایراد کرده قیاس ابتداء شیئی را برای دخول معنی « تا » در شیئی مع الفارق دانسته و سپس بدنبال مطالعات دامنه داری محققان بر حل مسأله چنین رأی داده اند .

« دلائل طرفداران ورود آنها در معنی و همچنین مخالفین آنها حتی با توجه بامثله و شواهدیکه یاد کرده اند دور از حقیقت است زیرا لفظ « تا » در فارسی و « حتی » و « الی » در عربی بخودی خود ولا بشرط از قرینه و کنایه هیچگونه دلالتی بر ورود یا خروج آنها از معنی ندارد بلکه این ماخذ صریح یا قرائن و کنایا تند که تکلیف آنها را بمنظور ورود در معنی یا عدم آن معین و معلوم میسازند - پس اگر جستجوها بعمل آمد ولی دست یابنده از نیل بحقیقت کوتاه گشت گوئیم اصل اقتضای بمتیقن است که بر اثر آن عدم ورود آنها استتاج میگردد .

### ۴ - مفهوم حصر

هرگاه در قضیه‌ای حکم فقط نسبت با فرد معدودی نافذ و معتبر باشد گوئیم قضیه واجد مفهوم حصر است .

بموجب ماده ۲۹ قانون تجارت شرکتهای تجارتی بر هفت قسم است ۱ - شرکت سهامی ۲ - شرکت با مسئولیت محدود ۳ - شرکت تضامنی ۴ - شرکت مختلط غیر سهامی ۵ - شرکت مختلط سهامی ۶ - شرکت نسبی ۷ - شرکت تعاونی تولید و مصرف . پس چون شرکتهای تجارتی به هفت صورت منحصرا گشته گوئیم این ماده دارای مفهوم حصر است . اشکالی که در مفهوم حصر ایجاد گردیده هنگامیست که از یک حکم عام و کلی افرادی استثنا شود چنانکه در ماده ۳۳ قانون مدنی « نما و محصولی که از زمین حاصل میشود مال مالک زمین است چه بخودی خود روئیده باشد یا بواسطه عملیات مالک مگر اینکه نما یا حاصل از اصله یا حبه غیر حاصل شده باشد که در اینصورت درخت و محصول مال صاحب اصله یا حبه خواهد بود . . . . . »

دو حکم متناقض نسبت بیکدیگر در این ماده مقرر گردیده چه بموجب قسمت اول آن « هرگونه محصولی اعم از اینکه حاصل از اصله غیر باشد یا نه متعلق حق مالک زمین خواهد بود - در حالیکه مقنن در قسمت اخیر ماده مذکور کلیت دستور خود را در موردیکه حاصل از اصله یا حبه غیر حاصل شده باشد از کار انداخته و در مواردی محصور قائل باستثنا گردیده است . کسانیکه در مثال مذکور و نظائر آن بوجود تناقض معتقدند ( چنانکه بای حنیفه منسوب است ) راه حل را چنین یافته اند که افراد سستی از حکم پیش از بیان حکم خارج گشته و بعد از آن با استقرار حکم عام مبادرت گردد و علیهذا ماده ۳۳ قانون

## اصول

مدنی یابستی بصورت زیر بمرحله انشاء درآمد : نما و محصولی که از زمین حاصل میشود جز در موردیکه نما یا حاصل از اصله یا حبه غیر حاصل شده باشد . . . . . مال مالک زمین است . . . . .

این گفته بشرح زیر مورد انتقاد شدید محققان قرار گرفته است :

بین مستثنی و مستثنی منه ( حکم کلی را مستثنی منه و آنچه که از حکم خارج افتاده است مستثنی گوئیم ) ابدأ تناقضی موجود نیست تا بتوهم رفع آن به اخراج مستثنی پیش از اسناد حکم نیاز افتد زیرا مادامیکه کلام از هر جهت بانتهای نرسیده و متممات لواحق و توابع آن ادا نگردیده بریک جزء آن چگونه میتوان حکم قطعی صادر و سپس تنافی این حکم را با اجزاء دیگر همان کلام در معرض مقایسه قرار داد .

اگر چنین باشد یعنی بین مستثنی و مستثنی منه تناقضی وجود داشته فرضاً هم بتوان با راه حل مذکور این تناقض را در مورد استثناء متصل مرتفع کرد پس در آنجا که استثنا منفصل و طی کلامی جداگانه ایراد شده باشد چاره چیست ؟ .

مضافاً باینکه ایراد وجود تناقض در عمومات و اطلاقات که بمخصوص و مقید برخوردند باشند نیز وارد و در مورد مخصوص و مقید همان اشکال عدم امکان تعمیم راه حل موجود است .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی